

From the **Tuhfa**

The Persian book of *Tuhfa* ('presents'), written in the beginning of the 14th century, contains a chapter about the royal counsellors and ministers and their moral and political sayings, the substantial part of which is devoted to Vazurgmihr.¹

باب هشتم

در نتایج خواطر وزرا و حکم ایشان

بزرگمهر وزیر انوشروان از مشاهیر جهان و سرآمدِ دوران بود، و به رأی رزین و حزم متین موصوف و مذکور، و به کمال دها و فرط ذکا معروف و مشهور. عقلای زمانه از ابجار افضال او اغتراف نمودندی، و فضلالی عالم یک کلمه به شهامت و کیاست و درایت او اغتراف کردند. نکت و اشارات او عین انسان و کلمات او کلیات قانون و جوامع دقایق حکم است. اسرار و ضمائر و استار مصایر پیش نظر بصیرت او پیدا بودی و به یدای فسیح و عرصهء عریض بسطت فضل پیش مسرع طبع وقاد و قریحت نقاد او مختصر نمودی.

از او سؤال کردند: ائ التاس اولی بالسعادة؟

قال: اقلهم ذنوبا.

گفتند: دین خدا چیست و دین شیطان چیست؟

گفت: دین خدا احسان است و حسن نیت، و دین شیطان سیئات است و خست نیت.

گفتند: حسن نیت چیست؟

گفت: راه میانه گرفتن و در احوال احتیاط واجب داشتن و جوانمردی کردن.

گفتند: اقتصاد و جود و افراط و بخل چیست؟

گفت: اقتصاد به ذکر زوال دنیا است و باز داشتن نفس از متابعت هوا. و جود خشنود کردن نفس و مراد او دادن بر صورتی که جانب دینداری محفوظ باشد. و افراط عنان شهوت فرو گذاشتن است و به خوش آمدن طبع میل نمودن. و بخل منع نفس است از استیفای مرادات و حق دین ناگزاردن.

گفتند: از مردم کدام فاضلتر است؟

گفت داناتر ایشان.

گفتند: عاقلترین مردم کیست؟

¹. تحفه (در اخلاق و سیاست)، دبیر ناشناس، م-ت. دانشپژوه، تهران، ۱۳۴۱، ۱۲۳-۱۲۹.

گفت: آن که در امور و عواقب آن نظر کند، و پیش از شروع، نیک و بد آن را به صدق فراست و رویت پیش خاطر مشخص گرداند، و از دشمن به هیچ نوع غافل نشود، و فرصت غنیمت شمارد.

گفتند: عقل چه نتیجه دهد؟

گفت: خلاص از ترس، و شروع ناکردن در قضیت ناپیدا غور، و اکتار به ذکر فنا و قرب اجل.

گفتند: کدام خلق نیکوتر؟

گفت تواضع و سخن نرم.

گفتند: کدام عبادت نیکوتر؟

گفت: وقار در امور و ثبات در طاعت.

گفتند: کدام سیرت زیباتر؟

گفت: عدل.

گفتند: سلامت از آفات به چه حاصل شود؟

گفت: آن که با عقل عجب نیامیزد، و با علم فجور نباشد، و جود از سرف مصون ماند، و صحبت سلطان مشوب ریا نه بود.

گفتند: هر نیک و بد که به مردم رسد از قدرست یا از عمل؟

گفت: قدر و عمل مانند تن و جان است. تن را بی جان حرکت نه بود، و روح بی جسد صورت نه بندد.

گفتند: قدر چیست، و عمل چه؟

گفت: قدر علت آنچه خواهد بود.

گفتند: چه چیز است به دنیا مانده تر؟

گفت: احلام نایم.

گفتند: چه چیز است که اهل فضل بدان حسد برند و بجای خود باشد؟

گفت: ملک صالح مظفر.

گفتند: خدا که را دشمنتر دارد؟

گفت: فقیه فاجر را.

گفتند: کدام بیغم است؟

گفت: آنکه به اندک راضی شود.

گفتند: کدام دامن پاکتر؟

گفت: آن که شرمگینتر.

گفتند: شرمگین کدام است؟
گفت: آنکه مذمت بر وی سختتر از فقر بود.

گفتند: قانعترین مرد کیست؟
گفت: آن که حیای او بر شهوت غالب آید.

گفتند: کیست به نصرت و ظفر سزاوارتر؟
گفت: آن که بر حق باشد.

گفتند: چیست که چشم و دل را روشن گرداند؟
گفت: فرزند نیکبخت و جفت موافق.

گفتند: در رنج و خواری صابر کیست؟
گفت: حریص طامع.

گفتند: کدام چیز را اندوه و غم بیشتر است؟
گفت: درویشی پس از توانگری، و ذل بعد از عزّ، و نومیدی پس از امید.

گفتند: کیست که سزای مرحمت است؟
گفت: کریمی که مسخر لئیم شود، و عالمی که مغلوب جاهلی گردد.

گفتند: مستحقّ لوم کیست؟
گفت: آن که کفران نعمت کند و دوستان را به گذارد.

گفتند: از چه چیز احتراز واجب است؟
گفت: از دوست فریبنده و دشمن قوی.

گفتند: کیست آن که او را دوست بیشتر باشد؟
گفت: متواضع.

گفتند: کیست که دشمن بیشتر دارد؟
گفت: آنکه مردم را به زبان به رنجاند.

گفتند: چیست که راحت او بسیار است؟
گفت: امن.

گفتند: کدام سرور افضل است؟
گفت: عواقب به خیر.

گفتند: چه چیز مردم را داعی است به هلاک؟
گفت: آرزوی نفس.

گفتند: چه چیز که فساد او زودتر اثر کند؟
گفت: سخن سخنچین.

دیگر گفت: پنج چیز از خصال علماست: تأسف بر ما فات نخورند، و از آنچه بدیشان رسد اندوه نه برند، و به چیزهای دور امید نه دارند، و در سختی نه ترسند، و در آسانی بطر نه شوند.

و هفت چیز از خصال جهال است: از اندک سببی غضب نمودن، و عطا نه به اهل استحقاق دادن، و نفس خود را فراموش کردن، و دشمن از دوست ناشناختن، و با بدان نیکی کردن، و سخن بیفایده گفتن، و توقع خیر از نااهل داشتن.

و پنج چیز از پنج کس در غایت قبح است: تنگی دلی از ملوک، و سرعت غضب از علما، و جفا از زنان، و مرض از اطبا، و کذب از قضات.

هشت گروه از کردار خود خوار شوند: آن که در مایدهء ناخوانده درآید، و آن که در مجلس اغیار نشیند، و آن که توقع نیکی از دشمن دارد، و آن که در خانهء شخصی نشیند و او را خوار کند، و آن که ناخوانده در حدیث دو کس درآید، و آن که توقع بر لثام دارد، و آن که بیش فضولی کند، و آن که سخن با کسی گوید که بدو التفات نه نماید.

و عاقل باید که در همهء احوال بر لطف و عنایت و شفقت باری تعالی تکیه کند و در شدائد بر خود و خویشان، و به اهل صدق در عهد، و به عمل صالح در وقت مرگ، مستظهر باشد.

و گفت: جفت موافق به منزلت مادر و خواهر و کنیزک است، و جفت ناموافق چون دشمن و دزد است. هر که سخن بسیار گوید، واثق باش بجنون او! چه تیغ زبان را بی ضرورت از نیام کشیدن کار خردمندان نباشد.

و سخن یکی از حکمای وزرا است که: چون اخلاق مرد نیک باشد، حواشی و خدم او بیادب باشند. هر که هرگاه در کارها مشورت کند، هرآینه دست به گردن مطلوب درآرد.

با شش کس مشورت مه کنید: با شبان، و معلم، و آن کس که با زنان بسیار نشیند، و کسی که مهمی دارد و خاطر او مشغول اتمام آن باشد، و آن که آرد در خانه ندارد، و آن که حاقن باشد. از کسی مشورت خواهید و به صوابدید امثال نمایند که سه شرط در او موجود باشد:

محبّتی صادق و عقلی کافی و خبرتی تمام تا احوال نیک و بد تو باز گوید. شعر:

خصائص من تشاوره ثلث فخذ منها جميعا بالوثيقة

وداد خالص، و وفور عقل و معرفة بحالك في الحقيقة

فمن حصلت له هذا المعاني فتابع رايه و الزم طريقه

هر که سرّ دل خود نه پوشد سر در سر سرّ کند. هر چیز را که خزّان آن بیشتر باشد محفوظتر ماند، الا اسرار که چندانکه خزانهء او بیش یابند ضایعتر بود.

شخصی سخنی پوشیده با فضل برمکی گفت، و گفت: کتمان و اخفا متوقّع است.

وزیر به جواب او این بیت برخواند شعر:

و مستودعی سرّا کتمت مکانه عن الحسن خوفا ان ینمّ به الحسن

و خفت عليه من هوى النفس شهرة فاودعته في حيث لا يبلغ النفس

حسن سهل گوید: اذا انت سمحت بسرّك فغيرك به اسمح.

هم او پسر خود را گفت: يا بنی کن جو [۱]دا بالمقال في مواضع الخلق، ضنینا بالاسرار عن جميع الخلق، فان احمد جود المرء الانفاق في وجه البرّ، و البخل بمكنوم السرّ.

جوانمردی در همه حال و همه جا مستحسن است الا در اسرار که جود آنجا به قبح موسوم است و شعار عار دارد.

و کلمه‌ای چند از منثور حکم که طباع سلیمه، وزرا بدان مسامحت کرده است، چون مختصر و پرفایده بود، و در افواه امثال سایر، و در اثنای محاورات درج شایست کرد، هم بدان صیغ ثبت افتاد، چه عبارت از معانی بسیار به الفاظ موجز عذب روشن، از بلاغت تواند، و نقل آن به پارسی از ادای آن مایده قاصر خواهد بود.

الصبر على الغصّة يؤدّي الى انتهاز الفرصة. بمفتاح عزيمة الصبر يفتح مغالق الامور. القناعة روح القلوب و راحة الغالب. من تعزّز بالله، لم يذلّه السلطان؛ و من توكلّ عليه، لم يضرّه الانسان. الثقة بالله اقوى امل، و التوكل عليه اركى عمل. التجارب مرآت الغيوب، و نواظر العيوب. لا خير في عزّ بلا حزم. ينبغي للقائد في الحرب ان يكون فيه اخلاق من البهائم: شجاعة الديك، و قلب الاسد و حملة الخنزير و روغان الثعالب و صبر الكلاب على الجراحة، و حراسة الكركي و حذر الغراب و عادة الذئب. الاعمى مكابر و الاعور ظلوم، و الاحول تياہ. الخيل اعلم بفرسانها. اما [انت] على البرذون ان تركته وقف و ان قبضته كنف [۱]و انت على فرس ان تركته سار، و ان قبضته طار. بذل الموجود غاية الجود. الصديق ينجي و الكاذب يردى. من اطاع هواه يعطى عدوه مناه. وافق من ترافق. هل تلد الحرّة الا الحرّة او يلد السّتور الآ الحرّة. من تصدّر قبل اوانه فقد تصدّى لهوانه. العقل اطيب عيش، و العدل اغلب جيش. اذا كان رضى الخلق معسورا لا يدرك، فانّ ميسوره لا يترك. أنّما يحتاج الى اخوان العشرة لزمان العسرة. شرّ اخلاق الرجال البخل و الجبن.

و هما خير اخلاق النساء. اجل الناس بماله اجودهم بعرضه. من بذل ماله ادرك آماله. من لم يرض عن صديقه الا بايثاره على نفسه دام سخطه، و من عاتب على كل ذنب كثر عدوه. المرؤة التامة مباينة الغافقة. و الاحتياط في ترك الاختلاط. جلت الطريق لمن لا يتيق. اذا لم يوافق ففارق. لا ترفع عصاك عن اهلك. أنّما اخشى سهل بلغتي (؟) ثمرة الدواهي (؟) الذلة، ثمرة العجلة الندامة، انت بخير ما صنعت خيرا. قبل البكاء كان وجهك عابسا. الرأى يهلك بين العجز و الضّجر. الصديق يبنى عنك لا الوعيد. انّ الوعيد سلاح العاجز الحمق. المرء يصلحه الجليس الصالح. ربّ زارع لغيره حاصد لنفسه. خير المال ما اطعمك و لم تطعمه. اشدّ الجهاد جهاد الهوى. المصطفى بالنّار اعلم بحرّها. الكتب اصدق الحكم. ما هكذا يورد يا سعد الابل. ليس من العدل سرعة العدل.

من جعل التّمام عينا هلك. العين اثمر من اللسان. الناس خلانك ما لم تفتقر. الحرّ عبد اذا طمع، و العبد حرّ اذا قنع. ان كنت رجحا فقد لاقيت اعصارا. من كثر غمره لم يطب عمره. من طلبه القدر لم ينجه الحذر. ربّ حيلة انفع من غيلة. انتهب الفرصة قبل ان تعود غصة. نعم الموازنة المشاورة، و بنس الاستعداد الاستعداد. دولة الجاهل عبرة العاقل. البخيل حارس نعمته و خازن ورثته. كم من لسان اهلكه لسان. لكل امرء من دنياه ما ينفقه على اخراه.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ.